

(من گریه می کردم

او زشت و نا زیبا

من غنچه ای بودم

او خار پا بود و

من همسفر گشتم

او آتشی افکند

او یک سیاهی بود

من دیدم از آن دور

او سرنگون شد با

من خنده ای کردم

او گریه چون سر داد

(من آن زمان خواندم

با ناله و فریاد

هی خنده سر می داد

در باغ غمدیده

یک برگ خشکیده

با موج انسانها

در خرمن جان ها

چون یک شب تاریک

نوری که شد نزدیک

الله اکبرها

یک خنده ی زیبا

روید گل شادی

گلبانگ آزادی (۲) (۲)